



عجیب ترین فیلم‌های ترسناک دهه 1980 که باید دید

از زامبی‌های سخنگو تا هیولاهای چندش‌آور و قاتل‌های روانی با اره برقی. در این گزارش برخی از دیوانه‌وارترین فیلم‌های ترسناک دهه‌ی هشتاد را مرور می‌کنیم.

از زامبی‌های سخنگو تا هیولاهای چندش‌آور و قاتل‌های روانی با اره برقی. در این گزارش برخی از دیوانه‌وارترین فیلم‌های ترسناک دهه‌ی هشتاد را مرور می‌کنیم. به گزارش **جام جم آنلاین** به نقل از زومجی، دهه‌ی هشتاد میلادی، دوران به یادماندنی و شکوهمندی برای فیلم‌های ترسناک بود. بعد از اینکه جان کارپنتر با ساخت «هالووین» (Halloween) در سال ۱۹۷۸ به موفقیت بزرگی دست پیدا کرد، فیلم‌های اسلشر جان تازه‌ای گرفتند و با پیروی و الهام برداری از کلاسیک این کارگردان، افزایش پیدا کردند و این علاقه‌ی گسترده و ناگهانی تا جایی پیش رفت که به ساخته شدن برخی از مشهورترین آثار تاریخ سینمای اسلشر ختم شد. از سری «جمعه‌ی سیزدهم» (Friday the 13th) گرفته تا «ولنتاین خونین من» (My Bloody Valentine)، «شب پرام» (Prom Night) و «کشتار در مهمانی شبانه» (Slumber Party Massacre). در این دوران اما بزرگ‌ترین مشکل فیلم‌های اسلشر این بود که تعداد آنها آن قدر زیاد شده بود که کم‌کم همه‌ی آنها داشتند شبیه به یکدیگر می‌شدند. به طوری که بعد از مدتی این فیلم‌ها چیز تازه‌ای برای عرضه به وحشت‌دوستان تشنه‌ی خون و جیغ نداشتند. اکثر فیلم‌ها از همان فرمول تکراری گذشته پیروی می‌کردند؛ دختران و پسرانی که توسط قاتلی روانی مورد حمله قرار می‌گرفتند و یک به یک به طرز فجیعی کشته می‌شدند. تکراری شدن این فیلم‌ها اما باعث شد تا تعدادی از کارگردانان از این فرصت استفاده کرده و با شکستن فرمول‌ها، اسلشرها را وارد مرحله‌ی تازه‌ای از دیوانگی، خونریزی، بی‌قید و بندی و وحشیگری کنند.

در نتیجه در دهه‌ی هشتاد با موج جدیدی از فیلم‌های ترسناک روبه‌رو شدیم که فقط ترسناک نبودند، بلکه به طرز بی‌حد و مرزی روانی بودند. از سری «کابوس خیابان الم» که به شیطانی بدترکیب که قربانیانش را در رویاهایشان شکار می‌کند می‌پردازد تا مجموعه‌ی «هل ریزر» (Hellraiser) که به ورود هیولاهایی شیطانی از بُعدی دیگر به دنیای ما می‌پردازد و البته بی‌مووی عجیب و غریبی مثل «ساحل خون آلود» (Blood Beach) که در آن موجودی ناشناس شناگرانی را که روی شن‌های ساحل ریلکس کرده‌اند به درون زمین می‌کشد. راستش را بخواهید تازه اینها برخی از معمولی‌ترین اسلشرهای این دوران هستند. در این فهرست نگاهی به برخی از Over the Top ترین، دیوانه‌وارترین و لذت‌بخش‌ترین فیلم‌هایی می‌اندازیم که همه با یک هدف ساخته شده‌اند: سرگرمی خالص از طریق جنون مطلق. در این فیلم‌ها تماشاگر به معنای واقعی کلمه نمی‌تواند دو دقیقه‌ی بعد را پیش‌بینی کند. نمی‌تواند پیش‌بینی کند که کارگردان در سکانس بعدی قصد دارد آنها را با چه صحنه‌ی عجیب و غریب دیگری روبه‌رو کند. و دقیقاً این همان چیزی است که تماشای آنها را این قدر مفرح کرده است. اگر خودتان را از طرفداران ژانر وحشت می‌دانید، به هیچ وجه نباید این فیلم‌ها را از دست بدهید و یادتان باشد که قبل از تماشای هرکدام از آنها، دو شاخه‌ی مغزتان را از برق بکشید!

Evil Dead II

مردگان شریر ۲

سم ریملی قسمت اول «مردگان شریر» را که در ایران به «کلبه‌ی وحشت» معروف است در سال ۱۹۸۱ عرضه کرد و به این ترتیب در کنار جان کارپنتر، یکی از کسانی است که به الهام بخش بسیاری از فیلم‌های اسلشر دهه‌ی هشتاد تبدیل شد. بعد از این فیلم بود که او از کسی که قبل از آن فقط روی یک سری فیلم‌های کوتاه کار کرده بود، یک شبه به یکی از هیجان‌انگیزترین و معروف‌ترین کارگردانان دنیا تبدیل شد و فیلمش هم رفت تا به جایگاه کالتی در سینما دست پیدا کند. اما ما اینجا می‌خواهیم درباره‌ی قسمت دوم «مردگان شریر» صحبت کنیم. چون فیلم اول گرچه کم‌اکنون نظیر است و شخصاً نوستالژی عجیب و غریبی با آن دارم، اما فیلم کنترل شده‌ای بود. فیلمی بود که ریملی به تمام خلاقیت و جنونش اجازه‌ی فوران شدن نداده بود. فیلمی بود که مقدار جدیتش بیشتر از کمدی‌اش بود. و هروقت هم دست به کمدی می‌زد، همه چیز آن قدر تیره و تاریک بود که خنده‌دارترین شوخی‌های فیلم هم موی تن آدم را سیخ می‌کردند.

اما این موضوع در قسمت دوم تغییر کرد. ریملی تصمیم گرفت تا به جای تکرار فیلم اول، تجربه‌ی تازه‌ای را ارائه بدهد. بنابراین رسماً به سیم آخر زد و «مردگان شریر ۲» را به یک کمدی/ترسناک تمام‌عیار تبدیل کرد که تمرکزش روی شوخی‌های کلامی و اسلپ استیک بروس کمپل بود. او همچنین با بودجه‌ی بیشتری که برای دنباله به دست آورده بود، شیرخون و خونریزی‌های فیلم را تا ته باز کرد و به هیچ کدام از صحنه‌های دیوانه‌واری که به ذهنش خطور می‌کرد و قابل انجام بود، نه نمی‌گفت. نتیجه فیلمی شده که در یکی از صحنه‌هایش دست‌تسخیر شده‌ی اشل‌ی ویلیامز قاطی می‌کند و بشقاب‌های چینی را توی سرش می‌شکند و او را به در و دیوار می‌کوبد و اش برای جلوگیری از کتک خوردن از دست خودش، عاقلانه‌ترین کار ممکن را می‌کند: اره برقی‌اش را روشن می‌کند و در حالی که صورتش غرق در خون می‌شود، دستش را از مچ قطع می‌کند. ضرباهنگ بی‌توقف و پرسرعت فیلم و ترکیب افراطی خون و

خونریزی و کمدی سیاه چیزی بود که تماشاگران تا آن موقع نمونه اش را با چنین کیفیت بی نظیری ندیده بودند و کماکان تماشای آن مثل روز اول شوک آور و روده بُرکننده است.

Sleepaway Camp

اردوگاه

یکی از ویژگی های معرفِ فیلم های اسلشر دهه ی هشتادی، قتل عام آدم ها، مخصوصا جوانان توسط قاتلان و هیولاهای و بیگانه های وحشی است. یکی دیگر از ویژگی های معرفِ این جور فیلم ها هم جوانانی هستند که در مکان دورافتاده ای از خانه، مثل کمپ یا کلبه ای در وسط جنگل کشته می شوند. بنابراین «اردوگاه» به کارگردانی رابرت هیتویتز، محصول سال ۱۹۸۳ نباید فیلم منحصر به فردی باشد. چون بالاخره در مقدمه گفتم که این فهرست متعلق به فیلم هایی است که دست به خلاقیت ها یا دیوانه بازی های بی پروایی در ژانرشان زده باشند و این فیلم که به اردوی یک سری دختر و پسر جوان می پردازد، ظاهرا در مقایسه با دیگر اسلشرها، چیز جدیدی برای عرضه ندارد. اما فقط «ظاهرا». حقیقت این است که از «اردوگاه» به عنوان یکی از بی کله ترین آثار اسلشر دهه ی هشتاد یاد می کنند. این از آن فیلم هایی است که انگار بدون هیچ نظارتی ساخته و عرضه شده باشد. از آن فیلم های بحث برانگیزی که اگر در این دوره و زمانه روی پرده ی سینماها می رفت، جنجال های بزرگی به راه می انداخت، اما ما داریم درباره ی فضای سینمای وحشت دهه ی هشتاد حرف می زنیم و در آن فضا، عرضه ی چنین فیلمی خیلی عادی بوده است. حتما می پرسید خب، مگه این فیلم چه کار کرده؟ در «اردوگاه» کودکان و نوجوانان به روش های بسیار فجیعی به قتل می رسند که مثلا یکی از عادی ترینشان، محبوس شدن یکی از کاراکترهای فیلم در توالتی پر از زنبورهای گاوی خشمگین و مرگبار است. تجربه ی بقیه ی آنها را نیز در صورت داشتن دل و جرات به خودتان واگذار می کنیم. نهایتا فیلم با پیچش غافلگیرکننده ای در پرده ی پایانی اش به اتمام می رسد که حتی اگر دو شاخه ی مغزتان را هم قبل از تماشای فیلم کشیده باشید، باز نمی توانید از روبه رو شدن با آن، شاخ در نیاورید!

Killer Klowns from Outer Space

دلقک های فضاپی

خب، فهرست مان یواش یواش دارد جالب می شود. دیوانگی این یکی از همان عنوانش مشخص است. «دلقک های قاتل فضایی» از همان اسمش بهتان سرخ می دهد که این فیلم برای کسانی است که به دنبال چیزی خارج از سینمای نرمال همیشگی هستند؛ برای کسانی که می خواهند گستره ی منطق شان را به چالش بکشاند. و خب، «دلقک های قاتل فضایی» خود جنس است. اولین و آخرین فیلمی که توسط برادران چودو نوشته و کارگردانی شده است، حالا به یکی از کالت های کلاسیک سینمای وحشت بدل شده است و تماشای آن صدقه سری خلاقیت بی پروای آنهاست. همگی قبول داریم که دلقک ها، چیزهای مورمورکننده ای هستند. اینکه کسی که قرار است شما را بخنداند، در واقع قاتلی مرگبار باشد که پشت چهره ای خندان و کودکانه مخفی شده، آدم را دیوانه می کند! وحشت از دلقک ها چیزی مثل زامبی هاست؛ وحشتی که هیچ وقت کهنه نمی شود. و شاید هیچ فیلمی به اندازه ی «دلقک های قاتل فضایی» وجود نداشته باشد که به بهترین شکل ممکن این وحشت را به تصویر کشیده باشد. تماشای آن به خاطر این است که فیلم می داند چیزی که آنها را به موجودات ترسناکی تبدیل می کند، شوخی های جنون آمیزشان است. اما نکته ی جالب ماجرا این است که دلقک های این فیلم یک سری آدم های معمولی در لباس های دلقک نیستند، بلکه بیگانه های فضایی ای هستند که در ظاهر دلقک به زمین حمله کرده اند و از ابزار و وسائل سیرک و دلقک ها برای کشتن قربانیانشان استفاده می کنند و همین موضوع کافی است تا این فیلم را برای هرکسی که فویای دلقک دارد، به یک شکنجه ی تمام عیار تبدیل کند. «دلقک های قاتل فضایی» در آن دسته فیلم های بدی قرار می گیرد که همین بد بودن یکی از نکات مثبتش است. هیچ چیزی در این فیلم منطقی نیست و این دقیقا همان چیزی است که آن را به فیلم زیبا و لذت بخشی تبدیل کرده است. راستی، اخیرا اعلام شد که برادران چودو می خواهند دنباله ی آن را به اسم «بازگشت دلقک های قاتل فضایی سه بعدی» بسازند که رسما برای عرضه در تاریخ بیست و هشتم سپتامبر ۲۰۱۸ برنامه ریزی شده است.

Evilspeak

کلام شیطان

در هر دورانی که هستیم، فیلم های ترسناک به وسیله ای برای بازتاب وحشت های جامعه ی آن دوران تبدیل می شوند. زمانی این موضوع درباره ی جنگ سرد صدق می کرد. امروز بیماری های روانی در مرکز توجه قرار دارند و در دهه ی هشتاد، تغییراتی که تکنولوژی در حال ایجاد در جامعه بود، یکی از همان چیزهایی بود که کنجکاوی و ترس مردم را در پی داشت. تکنولوژی های پیشرفته و کامپیوترها با وجود تمام نکات خوبی که به همراه می آوردند، دستگاه های ناشناخته ای بودند و در نتیجه سوژه های مناسبی برای فیلمسازان برای سر و کله زدن با آنها فراهم می کردند. بالاخره کامپیوترها دارای قدرتی بودند که در آن زمان خیلی از مردم توانایی درک و هضم آن را نداشتند. بنابراین خیلی راحت می شد کامپیوترها را به هیولاهای ترسناک قابل باوری تبدیل کرد. «کلام شیطان»، محصول سال ۱۹۸۲ با ترکیب هراس از تکنولوژی با همان ترس همیشگی از شیطان، پا پیش گذاشت. نتیجه فیلمی بود که آن قدر در کارش خوب بود که پخش آن در بریتانیا ممنوع شد و بخش های زیادی از آن باید بریده می شد تا بتواند درجه بندی سنی R را در امریکا به دست بیاورد. فیلم درباره ی یک دانشجوی دانشگاه افسری به اسم استنلی کوپراسمیت است. یک یزد تمام عیار که کامپیوتر شخصی اش تنها چیزی است که او را از تنهایی درمی آورد و تنها چیزی است که او می تواند بعد از مورد توهین و

زورگویی قرار گرفتن توسط هم دانشگاهی هایش، به آن پناه ببرد. این در حالی است که استنلی علاقه ی عمیقی هم به موضوعات مربوط به ماوراطبیعه دارد. خلاصه ماجرا از جایی آغاز می شود که استنلی از کامپیوترش برای ترجمه یک سری متون باستانی شیطانی استفاده می کند. روح شیطان مذکور وارد کامپیوترش می شود و از جادوی سیاه برای کنترل ذهن استنلی استفاده می کند و او را مجبور به کشتن هم کلاسی هایش می کند. خیلی زود استنلی از یک یزد توسری خور، به موجود ماوراطبیعه ی قدرتمندی تبدیل می شود که با استفاده از فرخواندن ارتشی از خوک های شیطانی، قربانی هایش را سر به نیست می کند! «کلام شیطان» اگرچه یک جورهایی نسخه ی پسرانه ی «کری» (Carrie) است، اما آن قدر در زمینه ی خلق اتمسفری ترسناک و ارائه ی شوک های درجه یک عالی است که وحشت دوستان را درگیر نگه دارد. فیلم با اینکه کند آغاز می شود، اما به محض اینکه به سیم آخر می زند، چیزی جلودارش نخواهد بود.

Pumpkinhead

کله کدو تنبلی

اگرچه خیلی ها آن را نمی شناسند، اما یکی از بزرگ ترین هیولاها سینما، محصول دهه ی هشتاد است. دلیلش به خاطر این است که «کله کدوتنبلی» در باکس آفیس دقیقا در حد یک بلاک باستر ظاهر نشد، اما راستش آن قدر در شبکه ی نمایش خانگی مورد توجه قرار گرفت که ساخت دنباله های متعددی از آن چراغ سبز گرفتند. «کله کدوتنبلی» که توسط مختص افسانه ای جلوه های ویژه یعنی استن وینستون کارگردانی شده است، درباره ی پدر مجردی است که پسر جوانش توسط یک سری اراذل و اوباش که مشغول مسخره بازی با موتورسیکلت هایشان هستند زیر گرفته شده و کشته می شود. در نتیجه او طبق معمول اکثر کاراکترهای فیلم های ترسناک دهه ی هشتادی همان تصمیمی را می گیرد که تماشاگران عمرا به ذهن شان خطور کند: کمک گرفتن از جادوگر محلی برای انتقام گرفتن از قاتلان پسرش! در کمال تعجب جادوگر قصه از چیزی که فکر می کردیم مفیدتر ظاهر می شود: او شیطان غول پیکری به اسم کله کدو تنبلی را برای شکار مسببان مرگ پسر این پدر آزاد می کند و از اینجا به بعد، موتورسیکلت سواران خود را در وضعیت نه چندان خوبی پیدا می کنند. از آنجایی که کارگردانی کار برعهده ی استن وینستون بود، پس تعجب برانگیز نیست که بهترین ویژگی فیلم خود جناب آقای کله کدو تنبلی است. شاید فیلم کم خرج به نظر برسد، اما کاملا مشخص است که در زمینه ی تبدیل کردن کله کدوتنبلی به وحشتناک ترین و متقاعدکننده ترین هیولای ممکن هیچ کم کاری ای از لحاظ بودجه صورت نگرفته است. هیولای فیلم قوی هم هست. در یکی از صحنه های فیلم او موتور تریلی را به همراه سوارش با هم از روی زمین بلند می کند و هر دو را به سمت یک درخت پرت می کند. ولی شاید چیزی که او را ترسناک می کند این باشد که این هیولا، استعاره ای از خشم و عصبانیتی است که از غم و اندوه سرچشمه گرفته است. «کله کدو تنبلی» یک چهل تیکه ی کم نظیر است. فیلم همه چیز دارد. یک جادوگر و یک شیطان و یک قصه ی پربانی که در قالب یک اسلشر هیولایی انتقام محور پیچیده شده اند. و در نتیجه حسی دارد که مختص خودش است. بالاخره چه فیلم دیگری را می توانید پیدا کنید که چنین اسمی داشته باشد: «کله کدوتنبلی»!

Without Warning

بدون هشدار

«بدون هشدار»، محصول سال ۱۹۸۰ در آن سال ها یکی از پاهای ثابت شبکه های کابلی تلویزیون بود، اما بعد از مدتی به فراموشی سپرده شد و تا همین چند وقت پیش هم نسخه ی بلو ری/دی وی آن منتشر نشده بود. اما خوشبختانه این فیلم به تازگی به لطف کمپانی اسکریم فکتوری که در حوزه ی انتشار فیلم های ترسناک و علمی - تخیلی کالت فعالیت می کند، در دسترس قرار گرفته است. داستان درباره ی گروهی از دختران و پسران نوجوانی است که برای خوشگذرانی راهی یک دریاچه ی دورافتاده می شوند. سر راه صاحب مرموز یک پمپ بنزین به آنها هشدار می دهد که بهتر است هرچه زودتر تعطیلاتشان را نصفه کاره بگذارند و بزنند به چاک! اما طبق معمول بچه ها این هشدار را جدی نمی گیرند و این آغازی بر اتفاقاتی فاجعه بار است. در ظاهر خط داستانی استانداردی به نظر می رسد، مگه نه؟ اما این طور نیست. فرد شروری که در دریاچه منتظر تکه و پاره کردن آنهاست، روانی ای با نقاب هاکی نیست، بلکه موجود بیگانه ای است که دیسک های زنده ای به سمت قربانیانش پرتاب می کند. دیسک ها پس از برخورد به قربانی ها با دندان های تیز و بزرگی که دارند به پوست آنها می چسبند و خون شان را همچون پشه های غول پیکر می مکند. یکی از ویژگی های فیلم های ترسناک کم خرج خوب این است که نباید کم خرج به نظر برسند. کارگردان باید طوری همه چیز را مدیریت کند که این احساس به تماشاگر دست ندهد که فلان صحنه آن طور که می بایست نشان داده می شد، نشان داده نشده است. بالاخره ما این فیلم ها را به خاطر صحنه های اکشن و مرگ های خلاقانه و پرجزییاتشان می بینیم. پس، آنها در این زمینه نباید کم داشته باشند. خب، گریبان کلارک در مقام کارگردان صحنه های کلوزآپ متعددی از لحظه ی فرو رفتن دندان های این موجودات در گوشت قربانیانشان گرفته است. نتیجه فیلمی است که تا دلتان خواهد چنودش آور می شود.

Phantasm II

شبح ۲

همه ی فیلم های «شبح» که توسط دان کاسکارلی خلق شدند هم اکنون در دسترس هستند. قسمت اول، فیلم بسیار بسیار کم خرجی بود که اکثر تیم ساختش را یک سری آماتور تشکیل می دادند. فیلم با اینکه نظر کاملا مثبت منتقدان را به دست نیاورد، اما به خاطر تصویرسازی ها و روایت سورئال و رویاماندش و بازی حقیقتا ترسناک آگوس

اسکریم به عنوان «مرد قد بلند»، آناگونیست اصلی این سری مورد توجه قرار گرفت و در ادامه به فیلم الهام برانگیزی برای دیگر فیلم های ترسناک تبدیل شد و به جایگاه کالتی دست پیدا کرد. به خاطر موفقیت نسبتی فیلم در گیشه ها بود که استودیوی بزرگی (یونیورسال) پا پیش گذاشت و اولین دنباله ی آن را منتشر کرد و دپارتمان بازاریابی شان هم یکی از مشهورترین شعارهای تبلیغاتی فیلم های ترسناک تاریخ را برای این دنباله انتخاب کرد: «تابستان امسال، توپ برگشته است!» منظور از «توپ»، توپ های آهنی ویژه ی «مرد قد بلند» بود که به انواع و اقسام مختلف تقسیم می شدند. بعضی ها دارای تیغ های کوچکی بودند و برخی دیگر مجهز به اره های استخوان بُر. برخی برای قطع کردن و جدا کردن اعضای بدن طراحی شده بودند و برخی دیگر برای پوست کندن قربانیان. مرد قد بلند در واقع یک مسئول کفن و دفن ماوراطبیعه و شرور است که از کسانی که نزدیک مقبره اش می شوند با این توپ های مرگبار پذیرایی می کند. پیرمردی که به طرف مردم توپ های فلزی پرتاب می کند؟ طبق تحقیقات گسترده ی به عمل آمده، ایده ای دیوانه وارتر از این وجود ندارد! مثلاً یک بار یکی از این توپ ها از دهان وارد بدن یکی از قربانیانش می شود و همان بلایی را سر محتویات داخل بدنش می آورد که چرخ گوشت با محتویات داخلش انجام می دهد! برای اینکه قضیه دیوانه وارتر شود، باید بگویم که او تنها نیست و کمک هم دارد. مسئله این است که مرد قد بلند برای چیرگی بر دنیا، در زمان های بی کاری جنازه های گورستان را بیرون می آورد، با آوردن فشار زیاد به آنها قدشان را کوتاه می کند، سپس مغزهایشان را درمی آورد و آنها را مجدداً احیا می کند. نتیجه ارتشی از زامبی های کوتوله ی متحرکی است که ماموریت هایش را انجام می دهند. مرد قد بلند، توپ ها و قابلیت های ماوراطبیعه اش خیلی اورجینال هستند و این کاری می کند تا هیچ وقت توانایی حدس زدن بلایی را که او قرار است تا چند دقیقه ی دیگر سر قربانیانش بیاورد نداشته باشید.

They Live

آنها زندگی می کنند

جان کارپنتر برخی از شگفت انگیزترین فیلم های تریلر/ترسناک سینما را ساخته است. «هالووین»، «مه»، «فرار از نیویورک» و «موجود»، فقط تعدادی از آنها هستند. اما شاید جاه طلبانه ترین و خوش فکرتین ایده اش مربوط به «آنها زندگی می کنند»، محصول ۱۹۸۸ باشد. رودی پایپر، کشتی کج کار سابق در این فیلم نقش بی خانمانی را بازی می کند که یک روز متوجه دلیل فاصله ی طبقاتی بین ثروتمندان و فقیران می شود؛ همه چیز زیر سر یک توطئه ی فرازمینی از سوی بیگانگان است که در ظاهر آدم ها به درون جامعه ی امریکا نفوذ کرده اند و فرمان فیلم با پیدا کردن یک عینک آفتابی مخصوص است که متوجه این موضوع می شود. به محض اینکه او عینک را بر چشم می زند، متوجه پیام های مخفی ای مثل «اطاعت کنید» و «تایید کنید» روی بیلبردهای خیابان می شود که بدون عینک قابل دیدن نیستند. بدتر از آن وقتی است که او متوجه بیگانه هایی در ظاهر انسان ها می شود که دارند در جامعه زندگی می کنند. نهایتاً او در جریان جستجوهایشان کشف می کند که بیگانه ها در حال اجرای یک آزمایش کنترل ذهن دسته جمعی هستند. داستان فیلم هجویه ی تیره و تاریکی در باب رسانه های جمعی، فرهنگ عامه و سیاست است و ایده ی پیام های پنهان که در تمام بخش های زندگی مان حضور دارند و انسان ها را بدون اینکه متوجه شوند، به سمت اهدافشان هدایت می کنند، شوخی عمیقی است. با تمام اینها، شاید نبوغ آمیزترین نکته ی «آنها زندگی می کنند» طراحی اش باشد. وقتی پایپر آن عینک را به چشم می زند، مردم را با بدن های عادی اما صورت های عجیبی می بیند؛ صورت هایی که مثل استخوان و ماهیچه های بدون پوست به نظر می رسند. «آنها زندگی می کنند» شاید نبوغ آمیزترین فیلم کارپنتر باشد و به همان ترس و هراس و پارانویای درونی ای می پردازد که در فیلم های دیگرش هم وجود دارد.

Halloween III: Season of the Witch

هالووین ۳: فصل جادوگر

بعد از «هالووین» و «هالووین ۲»، تصمیم بر این شد که این مجموعه را وارد مسیر متفاوتی کنند. تئوری سازندگان این بود که مجموعه ی «هالووین» حتماً لازم نیست فقط دنبال کننده ی قتل های مایکل مایرز و داستان کاراکترهای آشنای فیلم های قبلی باشد، بلکه می توان مجموعه آنتالوژی گونه ای ساخت که تنها نکته ی مشترکشان این باشد که وقایع هر فیلم در شب هالووین جریان دارد. خوب، همان طور که می توان حدس زد، این موضوع بدجوری مخاطبان را سردرگم کرد. از آنجایی که مردم «هالووین» را با قاتل نقاب دار مشهورش می شناختند، به هوای دیدن او به سینماها رفتند و وقتی نتوانستند او را در فیلم پیدا کنند، ضدحال خوردند. به همین دلیل بود که «هالووین ۳» در ابتدا مورد خشم طرفداران قرار گرفت و مدتی طول کشید تا جایگاه خودش را به عنوان یک دنباله ی خلاقانه پیدا کند. به طوری که «هالووین ۳» هم اکنون توسط وحشت دوستان مورد تحسین قرار می گیرد و از آن به عنوان نمونه ی خوبی از یک دنباله یاد می کنند که تکرار قبلی ها نیست و نوآوری دیوانه وار خود را دارد. فیلم درباره ی شرکته ای است که نقاب های شب هالووین تولید می کند. اما آنها یک سری نقاب های معمولی نیستند. بلکه در داخل تمامی آنها چیپی الکترونیکی تعبیه شده است. چیپ ها طوری طراحی شده اند که با پخش شدن آگهی بازرگانی خاصی از تلویزیون فعال می شوند. قدرت این چیپ ها توسط سنگ های اسرارآمیزی تامین می شوند که صاحب این شرکت آنها را دزدیده است. هدف از تمام اینها قربانی کردن بچه ها برای جادوگری است. داستان تامی لی، نویسنده و کارگردان فیلم آن قدر به طرز عمیقی عجیب و غریب است که نمی توان ساخته شدن فیلمی با چنین ایده ای را باور کرد. چه دوست داشته باشید و چه نداشته باشید، «هالووین ۳» چپ و راست تماشاگران را با خط داستانی بی کله اش شگفت زده می کند.

Lifeforce

نیروی زندگی

توبی هوپر با کارگردانی کلاسیک‌هایی مثل «کشتار با اره برقی در تگزاس» و «پولترگایست»، سابقه‌ی درخشانی در ژانر وحشت دارد. او در سال ۱۹۸۵ فیلمی به اسم «نیروی زندگی» را ساخت که هیچ وقت به یکی از فیلم‌های شناخته شده‌ی او تبدیل نشد. فیلم با کسب ۱۱ میلیون دلار در گیشه که نصف بودجه‌اش محسوب می‌شد، شکست سختی در باکس آفیس خورد. یکی از دلایل این شکست شاید به خاطر این بود که تدوین او توسط استودیو مورد دستکاری قرار گرفته بود و دلیل مهم‌تر به خاطر این بود که با فیلم حقیقتاً عجیبی سروکار داریم. «نیروی زندگی» ترکیبی از عناصر تریلرهای علمی-تخیلی، فیلم‌های خون‌آشامی و خیلی چیزهای بی‌ربط دیگر است که به بهترین شکل ممکن در یکدیگر ترکیب شده‌اند. فیلم درباره‌ی فضانوردی به اسم تام کارلسن و همکارانش است که در نزدیکی شهاب سنگ‌هالی به موجوداتی انسان‌مانند برخورد می‌کنند. فضانوردان سه تا از این بیگانه‌ها را به فضاپیما می‌آورند و به زمین برمی‌گردند. اما خیلی زود معلوم می‌شود که این بیگانه‌ها در واقع خون‌آشام‌های بی‌رحمی هستند که همه به غیر از کارلسن را می‌کشند. بعد از اینکه فضاپیما در لندن فرود می‌آید، هیولاها به رهبری زنی زیبا فرار می‌کنند و با تبدیل کردن انسان‌ها به زامبی، شهر را به آشوب می‌کشند. در همین حین کارلسن و یک کارگاه پلیس سعی می‌کنند تا رد این موجودات را بزنند و آنها را نابود کنند. اما کارلسن که عاشق این خون‌آشام فضایی شده است، نمی‌تواند به این کار تن بدهد و سرکشتن او با خود کلنجار می‌رود. خون‌آشام‌ها از انرژی درون انسان‌ها تغذیه می‌کنند و پس از مکیدن خون انسان‌ها، آنها را در قالب زامبی‌های عروسکی توخالی رها می‌کنند. «نیروی زندگی» فیلم کاملی نیست، اما می‌توان دید که سازندگان قصد ساخت فیلم متفاوت، خلاقانه و مریضی را داشته‌اند و در این کار موفق بوده‌اند. طرفداران توبی هوپر که با ایده‌های فیلمسازی جنون‌آمیز او آشنا هستند نیازی به هشدار قبلی ندارند و بقیه هم که نباید آن را از دست بدهند.

Motel Hell

مُتل هِل

اگر این یکی را ندیده‌اید، پس حتماً به کمی توضیح احتیاج دارید. داستان در مُتل هِلو (دومین حرف O تابلوی سر در مثل سوخته است) جریان دارد و به صاحب آنجا، وینسنت و خواهرش ایدا می‌پردازد؛ کسانی که هر دو آدم‌های معمولی و خوبی به نظر می‌رسند. ولی حقیقت این است که وینسنت و ایدا روش پیچیده و غیرمعمولی برای مهمان‌نوازی دارند. آنها مشتری‌هایشان را می‌برند و در باغچه‌ی حیاط پشتی مخفی‌شان تا گردن دفن می‌کنند و بعد از مرگ، جنازه‌ها را بیرون می‌آورند و به گوشتِ دودی تبدیل می‌کنند و به مشتری‌های از همه‌جا بی‌خبرشان می‌فروشند. اگرچه موضوع آدم‌خواری، موضوع ترسناکی است، اما «مُتل هِل» به شکل مسخره‌ای به آن می‌پردازد. دیدن آدم‌هایی که مثل هویج و سیب زمینی در باغچه کاشته شده‌اند، به طرز غیرقابل‌کنترلی خنده‌دار است. البته که این فقط شروع کار است. از اینجا به بعد فیلم به مرور عقل نداشته‌اش را بیشتر از قبل از دست می‌دهد و به فینالی می‌رسد که در آن وینسنت، کله‌ی یک خوک را روی سرش می‌گذارد، اره برقی را روشن می‌کند و آن را به اطراف می‌چرخاند. «مُتل هِل» از آن اتفاقاتی است که فقط خودتان باید ببینید تا باورش کنید. البته حتی در آن صورت هم امکان دارد در باور کردنش به مشکل بخورید.

Re-Animator

متحرک ساز

فیلم «متحرک ساز»، ساخته‌ی استوارت گوردون که در سال ۱۹۸۵ اکران شد، اقتباسی از روی رمانی از اچ.پی. لاوکرفت، نویسنده‌ی افسانه‌ای کتاب‌های ترسناک است. داستان درباره‌ی دانشمند جوانی به اسم هربرت وست (جفری کومیس) است که ماده‌ای برای برگرداندن مردگان به زندگی و متحرک کردن مجدد آنها اختراع می‌کند. همان‌طور که انتظار می‌رود، مشکلی وجود دارد و آن هم این است که مُرده‌ها پس از بازگشت به زندگی، کنترلشان را از دست می‌دهند و به یک سری زامبی‌های عربده‌کش خشن تبدیل می‌شوند که هرکسی را که دور و اطرافشان باشد می‌کشند. و دوباره همان‌طور که انتظار می‌رود، این موضوع باعث نمی‌شود تا هربرت وست بی‌خیال آزمایش با این ماده شود. در همین حین، دکتر کارل هیل (دیوید گیل)، متوجه می‌شود که همکاری‌اش چه کشف بزرگی کرده است. بنابراین نقشه‌ای برای تصاحب این ماده می‌ریزد. نقشه‌ی او طبق برنامه پیش نمی‌رود و وست با عصبانیت سر دکتر هیل را از بدنش جدا می‌کند و بعد ماده‌ی متحرک‌ساز را به‌طور جداگانه به سر و بدن او تزریق می‌کند. باربارا کرمیتون (در فیلمی که او را برای سال‌ها به بازیگر محبوب فیلم‌های ترسناک تبدیل کرد) نقش مگان هیلسی، نامزد یکی دیگر از همکارهای وست را بازی می‌کند که به داخل این دعوای دیوانه‌وار کشیده می‌شود و خود را در موقعیت هولناکی پیدا می‌کند.

استوارت گوردون یکی از آن کارگردانانی است که هیچ ابایی از دست زدن به حرکات فوق‌العاده غیرمعمول و عجیب و غریب ندارد. اگر از حدقه‌های چشمی که در دو دقیقه‌ی ابتدایی فیلم منفجر می‌شوند فاکتور بگیریم، «متحرک ساز» خیلی عادی آغاز می‌شود. انگار با نسخه‌ی متفاوتی از «فرانکنشتاین» طرفیم. اما از جایی به بعد راهش را از مسیر اصلی جدا می‌کند و هیچ وقت به آن برنمی‌گردد. در نیم‌ساعت پایانی فیلم، همه چیز به طرز بسیار سرگرم‌کننده‌ای به جنون و خنده کشیده می‌شود؛ جایی که کاری جز تحسین فیلم از دستتان برنمی‌آید. «متحرک ساز» به عنوان پارودی اثر مشهور مری شلی کارش را به بهترین شکل ممکن انجام می‌دهد. فیلم شامل برخی از درجه‌ی یک‌ترین جلوه‌های ویژه‌ی واقعی و چهره‌پردازی است. صحنه‌های خون و خونریزی که با مغز و دل و روده‌ی آدم‌ها کار دارند آن قدر واقعی هستند که باورشان کنید، اما همزمان آن قدر اکستریم هم هستند که بهشان بخندید. «متحرک ساز» نمونه‌ای

از هنر چهره پردازی های ترسناک است که متأسفانه امروزه با عدم ساخت چنین بی مووی هایی و تکیه به جلوه های کامپیوتری، فراموش شده اند. فیلم های کمی هستند که جنون مهندسی شده ای داشته باشند و «متحرک ساز» یکی از آنهاست. بازی ها عالی هستند، اکشن ها طراحی جذابی دارند، ست پیس ها خنده دار هستند و دیالوگ ها به یادماندنی؛ انصافاً به این تکه دیالوگ نگاه کنید؛ هربرت وست خطاب به دکتر هیل: «تو هیچ وقت به خاطر کشف من شناخته نمی شی. کی می خواد حرف به سر سخنگو رو باور کنه؟ برو به کاری توی سیرک واسه خودت پیدا کن». و جفری کومبس آن قدر جدی این جمله را به زبان می آورد که انگار بگو مگو کردن با یک سر سخنگو، خیلی عادی است. شاید برای او باشد، اما این فیلم برای تماشاگرانش درست متضاد عادی است. البته هنوز کارمان با استوارت گوردون تمام نشده است ...

From Beyond

از ماورا

...گوردون بعد از موفقیت «متحرک ساز» سراغ ساخت یک اقتباس دیگر از روی آثار لاوکرفت رفت که «از ماورا» نام دارد. جفری کومبس در اینجا هم نقش دستیار دانشمندی روانی به اسم دکتر پرتوریس را دارد که در اتاق زیرشیروانی اش دستگاه عجیبی به اسم تشدیدکننده اختراع کرده است. کار این دستگاه این است که قابلیت دیدن موجودات و هیولاهایی را که همیشه همراه ما هستند، اما ما توانایی دیدن آنها را نداریم، فراهم می کند. اولین جلسه ی امتحان «تشدیدکننده» طبق برنامه پیش نمی رود. دکتر پرتوریس به طرز بدی توسط هیولایی فرابعدی کشته می شود و یک جوهرهایی به آن دنیا منتقل می شود و آنجا به یک هیولای چند دست و پای حال به هم زن تغییرشکل می دهد. در ابتدا مقامات قانونی فکر می کنند که دستیار دکتر او را کشته است. اما آنها تصمیم می گیرند تا دستگاه را باری دیگر برای اثبات بی گناه بودن یا نبودن او روشن کنند. روشن کردن این دستگاه همانا و فوران سیل خروشان و غیرقابل توقف وحشت لاوکرفتی که با دیوانگی گوردون ترکیب شده است هم همانا! برخلاف «متحرک ساز» که به یک سری زامبی های دیوانه ی ساده می پرداخت، اینجا کار گروه چهره پردازی و جلوه های ویژه خیلی سنگین تر و پیچیده تر بوده است. شبیه ترین چیزی که می توانم برای توصیف هیولاهای فیلم پیدا کنم، نکرومورف های چندرقیچی بازی های «فضای مُرده» (Dead Space) است. با این تفاوت که آنها در اینجا در یک حالت باقی نمی ماند و مدام به نسخه های عجیب تری تغییر شکل می دهند و کاراکترها مدام خودشان را در حال بلعیده شدن توسط آنها پیدا می کنند. «از ماورا» فیلم پرانرژی، سریع و پرتحرکی است که در آن یکی از کاراکترها با دهانش، مغز فرد دیگری را زنده زنده از طریق حدقه ی چشمش به بیرون می مكد. آیا دلیل بیشتری برای دیدن (یا ندیدن) این فیلم لازم دارید؟!

Night of the Demons

شب شیاطین

«شب شیاطین» به آنجلا فرانکلین، دختر دبیرستانی ای می پردازد که می خواهد خفن ترین مهمانی هالووین ممکن را برای دوستانش بگیرد. برای این کار، او یک مُرده خانه ی قدیمی و متروکه را به عنوان محل مهمانی انتخاب می کند که بر روی تپه ای بیرون از شهر واقع شده است. آنجلا مُرده خانه را با حال و هوای ترسناکی تزئین می کند. اتفاقات مرگبار داستان از جایی شروع می شود که آنجلا و دوستانش روی زمین می نشینند، به یک آینه ای قدی زل می زنند و از این طریق سعی می کنند تا احضار ارواح کنند. آنها در کارشان موفق می شوند. شیطان حیوان شکل نامرئی و بوگندویی ظاهراً می شود و آنها را یکی یکی تسخیر کرده و به زامبی های قاتل تبدیل می کند. حتماً می پرسید این فیلم در مقایسه با بقیه چقدر از بالا خونه هایش را اجاره داده است؟ خب، در یکی از صحنه های مشهور فیلم، آنجلای تسخیر شده در لباس سیاه بلندش برای مدت طولانی ای، جلوی آتش شومینه و با موزیک متال، رقصی شیطانی را اجرا می کند یا در صحنه ای دیگر یکی دیگر از دوستان تسخیر شده اش، رژ لبش را روی بدنش می کشد و بعد آن را با یک فشار، بدون خونریزی به درون گوشتش فرو می کند. البته که فیلم های عجیب تر از «شب شیاطین» هم در این فهرست وجود دارند، اما هیچکدام به اندازه ی این فیلم حاوی حال و هوای فیلم های ترسناک دهه ی هشتادی نیستند. یک چیزی در این فیلم وجود دارد که من را بیشتر از صحنه های ترسناکش، به خاطر صحنه های بی اتفاق و اتمسفریکش به آن جذب می کند. فیلم دارای فضای غیرقابل توصیفی است که بیشتر از اینکه آزاردهنده باشد، نوستالژیک است. آدم را یاد دوران کودکی مان می اندازد که در راه بازگشت از پارک محله به خانه یا هم نشینی های دوستانه مان زیر آسمان شب، داستان های من درآوردی ترسناک مان را با آب و تاب برای هم تعریف می کردیم، به آنسوی تاریک شمشادها که در باد خنک شب تکان می خوردند نگاه می کردیم و از ترس به خود می لرزیدیم.

The Texas Chainsaw Massacre 2

کشتار با اره برقی در تگزاس ۲

اکثر دنباله ها سعی می کنند فرمول موفق قسمت اول را تا آنجا که می توانند تکرار کنند. «کشتار با اره برقی در تگزاس ۲» اما درست برعکس آن را انجام می دهد. قسمت اول «کشتار با اره برقی» به خاطر خشونت و وحشت بی پرده اش، به یکی از جنجال برانگیزترین فیلم های ترسناک زمان اکرانش تبدیل شد و کماکان بعد از این همه سال، تاثیرگذاری اش را از دست نداده است. در نتیجه توبی هوپر به عنوان کارگردان فیلم، وقتی تصمیم به ساخت قسمت دوم گرفت، به خوبی می دانست که هیچ وقت در تکرار وحشت خالص قسمت اول موفق نخواهد بود. قسمت اول پدیده ای بود که آمد و تمام شد و دیگر قابل تکرار نبود. بنابراین او برای دنباله، تصمیم به ساخت یک کمدی/ترسناک گرفت. اگر در طول فیلم اول نمی توانستید از شدت ترس جیغ بزنید، «کشتار با اره برقی ۲» فیلم بازیگوش و بامزه ای است که تماشاگر را به

خنده می اندازد؛ خنده های ناشی از صحنه های خشن و دیوانه واری که بعضی وقت ها خودتان هم نمی دانید آیا باید به آنها بخندید یا نه. اگر در قسمت اول خانواده ی قصاب و آدم خوار صورت چرمی، نفس مان را بند می آورند، در این قسمت با نسخه ی کاملاً متفاوتی از آنتاگونیست های قسمت اول طرفیم. «کشتار با اره برقی ۲» مثل این می ماند که تویی هوپر تصمیم گرفته باشد سیت کامی خانوادگی با محوریت صورت چرمی و خانواده اش بسازد. داستان به دختری به اسم استرچ، مجری برنامه ی رادیویی «آهنگ های درخواستی» می پردازد که طی اتفاقاتی مورد حمله ی صورت چرمی قرار می گیرد و بعد سر از خانه ی عجیب آنها در زیرزمین شهر بازی متروکه ای در می آورد. در این قسمت پدر صورت چرمی، عاشق آشپزی است و داوران مسابقه های آشپزی تگزاس هم بدون اینکه متوجه شوند گوشت چه چیزی را نوش جان کرده اند، جام برنده ی مسابقه را بارها به او داده اند. چاپ تاب، برادر صورت چرمی که در این قسمت معرفی شده، یک روانی وراج است که هیچ وقت خفه خون نمی گیرد و بخشی از حجمه اش فلزی است! پدر بزرگ پیر و فرتوت خانواده هم با وجود تمام تلاش هایش، آن قدر ضعیف شده که دیگر قادر به کشتن نیست. «کشتار با اره برقی ۲» شامل صحنه های احمقانه و وحشیانه ی متعددی است. از خانه ی خانواده ی صورت چرمی که همچون اتاق شکنجه ی قلعه های قرون وسطایی می ماند گرفته تا دل بستن صورت چرمی به استرچ و تلاش او برای چسباندن پوست صورت یکی از قربانی هایش به صورت استرچ برای پنهان نگه داشتن او از دست خانواده اش! دیوانه وارتر از همه بازی دنیس هاپر به عنوان رنجری بازنشسته است که در تلاش است دار و دسته ی صورت چرمی را پیدا کند و برای این کار به فروشگاه ابزارآلات محله می رود و نه یکی، نه دوتا، بلکه سه تا اره برقی جور واجور می خرد. اگر اولین «کشتار با اره برقی» به وحشتی واقع گرایانه می پرداخت، قسمت دوم یک کمدی اسلپ استیک ترسناک است که به شکل موفقیت آمیزی به جنبه ی احمقانه و مضحک فیلم اول می پردازد.

The Return of the Living Dead

بازگشت مردگان زنده

این فهرست براساس بهترین ها و بدترین ها رده بندی نشده است، اما اگر قرار به رده بندی باشد، «بازگشت مردگان زنده» باید در رده ی اول قرار بگیرد. اگر جورج رومرو با «شب مردگان زنده» قوانین فیلم های زامبی محور را از خود بر جای گذاشت، «بازگشت مردگان زنده» آنها را در هم می شکند. اگر «شب مردگان زنده» فیلم کلاستروفوبیک سیاه و سفیدی با اتمسفری ناامیدانه و واقع گرایانه بود، «بازگشت مردگان زنده» در تضاد مطلق با آن قرار می گیرد. دن اوپانون (نویسنده ی «بیگانه» ی ریدلی اسکات) به عنوان سناریست و کارگردان «بازگشت مردگان زنده»، با این فیلم دو کار کرد: اول اینکه بخش خشونت بار و خون آلود فیلم های زامبی محور را چند درجه بالاتر برد و دوم اینکه نشان داد زامبی ها می توانند به اندازه ی ترسناک بودن، به طرز عجیب و غریبی خنده دار هم باشند. ناسلامتی داریم درباره ی فیلمی حرف می زنیم که زامبی ها در آن حرف می زنند و مثل بچه های گرسنه ای که دهانشان با دیدن بستنی آب می افتد، به محض اینکه چشمشمان به انسان ها می افتد، حالت معصومانه ی ترسناکی به خود می گیرد و فریاد می زنند: «مغز می خوام!».

ماجرای از جایی آغاز می شود که سرپرست انبارخانه ای برای کارگر تازه واردش فاش می کند که ماجرای فیلم «شب مردگان زنده» براساس واقعیت بوده است؛ که ارتش گازی شیمیایی تولید کرده که به زنده شدن مردگان انجامیده است و بعداً روی آن سر پوش گذاشته است. خب، حتماً می پرسید او از کجا این قدر مطمئن است؟ ظاهراً این گاز شیمیایی به طور اشتباهی به انبارخانه ی آنها تحویل داده شده و این آقا هم دلش نیامده تا مقامات را در جریان آن بگذارد. سرتان را درد نیاورم. محفظه ی این گاز باز می شود و از آنجایی که از قضا انبار به یک گورستان چسبیده است، گاز توسط هواکش بیرون می رود و اوایلا! «بازگشت مردگان زنده» کلکسیون ی از صحنه های روده بُرکننده و دیوانه واری با محوریت زامبی هاست که فهرست کردن تمام آنها در اینجا امکان پذیر نیست. از جنازه ی بی سری که به طرز بی توقفی دور تا دور انبار می دود و به بازماندگان حمله می کند گرفته تا جنازه ی پوسیده و چندش آوری با چشم های ورقلمبیده که یک سری نوجوان را شوکه می کند. اوج جنون فیلم جایی است که یکی از زامبی های اطراف انبار، بی سیم آمبولانس را برمی دارد و درخواست نیروی پشتیبانی می کند! خلاصه در این فیلم زامبی ها از انسان ها باهوش تر هستند؛ موضوعی که به تحول بزرگی در داستان و شکستن انتظارات تماشاگران منجر شده است. شعار تبلیغاتی فیلم این بود: «اونا از گورهایشون بلند شدن و آماده ی پارتی گرفتن هستن». غیر از این هم نیست. «بازگشت مردگان زنده» به معنای واقعی کلمه، سرگرمی ایده آلی برای مهمانی های دسته جمعی سینمایی است!

شما چطور؟ آیا خاطراتی با فیلم های بالا دارید؟ یا فیلم های ترسناک دیگری را می شناسید که می توانستند در این فهرست جای بگیرند؟